



شما نه! تو!!!

نویسنده: یوری آوفری
ترجمه: الف - سدر

آمریکا از مبارزه مردم تبت به نفع خویش بهره برداری می کند، اما من از این مبارزات حمایت می کنم. واضح است که سازمان سیا این آشوب ها را طراحی و سازماندهی کرده است. لشکرکشی گسترده جهانی، توسط رسانه های آمریکایی هدایت و رهبری می شود. این بخشی از نبرد پنهانی بین ایالات متحده،

در کار باشند فکر نمی کنم، اما اصلاً تصادفی نیست که آشوبگری و شورش در تبت، درست هنگامی آغاز می شود که پکن در استانه برگزاری بازی های المپیک است. درست می گوئید: ملتی که برای آزادی می رزمند، حق دارد از هر فرصتی برای پیشبرد مبارزه خود استفاده نماید. علیرغم آنکه به وضوح می توان دید که

صدای زنی جوان در تاریکی سینما به گوش می رسد: «هی، دستت را بکش، شما نه! تو!!!» این لطیفه ای است قدیمی.

جهان یک صد فریاد می زند: «هی! دست ها از تبت کوتاه»، اما نه از چین و نه از سرزمین باسک و نه حتی از فلسطین، ولی این یک لطیفه نیست.

همانند هر کس دیگر، من نیز از حق مردم تبت برای کسب استقلال، یا حداقل داشتن خود مختاری حمایت کرده و مانند دیگران، اعمال دولت چین را در این زمینه محکوم می کنم اما برخلاف بقیه حاضر نیستیم در تظاهرات شرکت نمایم.

چرا؟ زیرا احساس می کنم که کسی دارد مرا شستشوی مغزی می دهد و آنچه که می گذرد در واقع نوعی نیرنگ است. من به اینکده دست هایی

ابر قدرت حاکم، و چین، ابر قدرت در حال ظهور است. به عبارت دیگر، تعریفی است نواز «بازی بزرگ» که در قرن نوزدهم در آسیای مرکزی بین امپراطوری بریتانیا و روسیه جریان داشت. تبت یادگاری است از این بازی.

من حتی حاضریم این واقعیت را نادیده بگیرم که تبتی های مهربان به گشتار سبانه زنان و مردان بی گناه چینی و آتش زدن خانه ها و فروشگاه ها اقدام کرده اند چنین رفتارهای به غایت نفرت انگیز معمولاً در خلال مبارزات آزادیخواهانه اتفاق می افتد.

در واقع آنچه که مرا آزار می دهد، نیرنگ رسانه های جهان است. این رسانه ها درباره تبت هیاهوی بسیاری به راه انداخته اند در هزاران سرمقاله و گفتگوی تلویزیونی، اتبوه فحش و ناسزا نثار چین شیطانی می گردد. و گویی تبتی ها تنها ملتی در کره زمین هستند که حق استقلال آنها توسط نیروهای درنده خو زیر پا گذاشته شده است. و فقط اگر پکن

دستان آلوده اش را از سرزمین راهبان نارنجی پوش کوتاه کند هر چیز دیگر در این کره خاکی به بهترین شکل ممکن خواهد بود. شکی نیست که مردم تبت حق دارند بر کشور خود حاکم باشند و فرهنگ یگانه خویش را بپرورند و نهادهای مذهبی خود را ارتقاء بخشند و از کوچاندن خود توسط تازه واردین جلوگیری کنند ولی آیا کردهای ترکیه و ایران و عراق و سوریه چنین حقی ندارند؟ ساکنان صحرای غربی که سرزمینشان به وسیله مراکش اشغال شده؟ باسک در اسپانیا؟ جزیره کُرس که دور از سواحل فرانسه واقع شده چگونه؟ و ... این سیاهه همچنان ادامه دارد.

چرا رسانه های جهانی به یک مبارزه استقلال طلبانه روی خوش نشان می دهند ولی اغلب فریبکارانه جنبش استقلال خواهانه دیگری را نادیده می انگارند؟ چه چیزی خون مردم تبت را از خون هزاران آفریقایی در کنگوی شرقی رنگین تر می سازد؟ برای چندمین بار

می کوشم تا پاسخ قابل قبولی برای این معما بیابم، اما بیهوده است.

ایمانوئل کانت به ما می گویند: «چنان رفتار کن که گویی اصولی که بر طبق آن عمل می کنی، به قانون طبیعی همگانی تبدیل خواهد شد» (البته کانت از جایگاه یک فیلسوف آلمانی این مطلب را با زبان فلسفی تری بیان می کند) آیا رفتاری که در قبال مسأله تبت صورت می گیرد با این قانون سازگار است؟ آیا این رفتار منعکس کننده برخورد ما نسبت به مبارزه استقلال طلبانه سایر ملت های تحت فشار هست؟ ابتدا چنین نیست. پس چه عاملی سبب می شود که رسانه های بین المللی نسبت به مبارزات آزادیخواهانه مختلفی که در سراسر جهان در جریان است رفتاری تبعیض آمیز داشته باشند در زیر برخی از گزینه های مرتبط نقل می شود:

- آیا مردمی که به دنبال کسب استقلال هستند دارای فرهنگ خاص پر جاذبه ای می باشند؟
- آیا آنها مردمانی جذاب اند یعنی از دید

نظارات مردم باسک



رسانه‌ها «سکسی» هستند؟

- آیا مبارزه آنها توسط شخصیتی کاریزماتیک

که مقبول رسانه‌هاست، هدایت می‌شود؟

- آیا رسانه‌ها، دولت سلطه‌گر را دوست ندارند؟

- آیا دولت سلطه‌گر به اردوگاه کشورهای طرفدار آمریکا تعلق دارد؟

این یک عامل بسیار مهم است، زیرا ایالات متحده بر بخش عمده‌ای از رسانه‌های بین‌المللی حاکم است و نگاه‌های خبری و شبکه‌های تلویزیونی این کشور عمدتاً جهت‌دهنده برنامه‌ها و ادبیاتی است که توسط شبکه‌های خبری به کار برده می‌شود.

- آیا منافع اقتصادی در این مبارزه نقش دارند؟

- آیا ملت‌های تحت سلطه سخنگویانی دارند که قادر باشند بر رسانه‌ها تأثیر بگذارند و جلب توجه کنند؟

با توجه به نکات فوق در می‌یابیم که هیچ ملتی شبیه تبتی‌ها نیست، آنها از شرایط ایده‌آل برخوردارند. این سرزمین در حاشیه کوه‌های هیمالیا و در یکی از زیباترین چشم‌اندازهای کره زمین قرار گرفته است. تا قرن‌ها دسترسی به این کشور نوعی ماجراجویی محسوب می‌شد، مذهب منحصر به فرد آنها سبب کنجکاوی و همدلی می‌شود. عدم خشونت و انعطاف‌پذیری آن به قدری جذاب است که حتی می‌تواند رفتارهای سبعمانی اخیر را هم بیوشاند. دالایی لاما، رهبر تبعیدی آنها، چهره‌ای است رماتیکی و ستاره «راک» رسانه‌ها. رژیم چین مورد نفرت عده بسیاری است. از یک طرف سرمایه‌داران به دلیل آنکه چین دیکتاتوری کمونیستی است، از این رژیم متنفرند. از دیگر سو، منفور کمونیست‌هاست زیرا به رژیم سرمایه‌داری تبدیل شده و ترویج دهنده ماتریالیسمی خشن و بدقواره است که

درست در نقطه مقابل روحیه آرام‌راهبان بودایی قرار دارد که اوقات خود را صرف عبادت و تعمق می‌کنند. وقتی چین در شرایط دشوار، هزاران کیلومتر راه آهن به پایتخت تبت می‌کشد، غرب شاهکار مهندسی آن را تمجید نمی‌کند، اما در عوض (و کاملاً بجا) غول آهنینی را می‌بیند که صدها هزار مهاجر «هان» چینی را به سرزمین‌های اشغالی منتقل می‌سازد. و البته، چین قدرتی است در حال خیزش که موفقیت‌های اقتصادی آن سروری آمریکا بر جهان را به خطر انداخته است. بخش عمده‌ای از بیماری اقتصاد آمریکا مستقیم یا غیر مستقیم به چین مربوط می‌شود. امپراطوری عظیم آمریکا، ناامیدانه در حال غرق شدن در دریای بدهکاری است و چین احتمالاً به زودی بزرگترین وام‌دهنده خواهد بود. کارخانه‌های صنعتی آمریکا به چین نقل مکان می‌کنند و میلیون‌ها شغل را با خود می‌برند.

در مقایسه با عوامل فوق، باسک به عنوان مثال چه چیزی برای عرضه کردن دارد؟

شبیه تبتی‌ها، آنها در سرزمینی همجوار زندگی می‌کنند که بخش عمده‌ای از آن در اسپانیا و بخشی در فرانسه قرار گرفته است. آنها نیز ملتی هستند کهن، با زبان و فرهنگ خاص خود، اما هیچ کدام به اندازه راهبان ردپوش و Prayer wheels از جاذبه و مقبولیت برخوردار نیستند. (Prayer wheels که در تبت به آن Chokhor می‌گویند، وسیله‌ای است که برای عبادت به کار برده می‌شود و از قوطی گردی ساخته شده که بر روی محوری چوبی یا فلزی نصب گردیده و به دور این محور می‌چرخد.)

باسک رهبر زماتیک می‌ماند یا دالایی لاما ندارد. دولت اسپانیا که از خرابه‌های دیکتاتوری منفور فرانکو سر بر آورده است، از محبوبیت زیادی در سراسر جهان برخوردار است. اسپانیا به اتحادیه اروپا تعلق دارد که بیش و کم جزو اردوگاه آمریکا محسوب می‌شود.

نبرد مسلحانه زیرزمینی باسک مورد نفرت گروه‌های فراوانی است و «تروریسم» قلمداد می‌شود. بویژه آنکه اسپانیا خود مختاری وسیعی را به باسک پیشنهاد کرده است. در چنین اوضاع و احوالی، باسک شانس آن را ندارد که از حمایت جامعه جهانی برای رسیدن به استقلال برخوردار شود.

چینی‌ها در موقعیت بهتری قرار دارند، آنها نیز جداگانه ملتی محسوب می‌شوند که در طی دوران بسیار طولانی توسط تزارهای امپراطوری روسیه از جمله استالین و پوتین تحت فشار قرار داشته‌اند. اما افسوس آنها مسلمانند و در جهان غرب، پس از قرن‌ها یهودستیزی، اکنون اسلام‌ستیزی به جای آن نشست است. اسلام به کلمه‌ای مترادف با تروریسم تبدیل شده و به عنوان مذهب خون و جنایت شناخته می‌شود. به زودی خواهند گفت که مسلمانان، کودکان مسیحی را به قتل می‌رسانند و از خون آنها برای پختن نان استفاده می‌کنند. (در واقع، اسلام مذهب ملت‌های گوناگونی است: از اندونزی تا مراکش گرفته و از کوزوو تا زنگبار.)

ایالات متحده بیشتر از بکن می‌ترسد نه از مسکو، برخلاف چین به نظر نمی‌رسد که روسیه کشوری باشد که بتواند بر قرن ۲۱ حکمرانی کند. غرب به آن اندازه که در فکر احیاء جنگ‌های صلیبی علیه اسلام است، به احیاء جنگ سرد تمایلی ندارد. چینی‌های فقیر که رهبر کاریزماتیک و سخنگوی برجسته‌ای ندارند از تیت‌های خبری حذف می‌شوند و در مقابل چشم دنیا، پوتین قادر است هر قدر که می‌خواهد آنها را سرکوب کند و هزاران تن را بکشد و شهرهای آنها را با خاک یکسان سازد. این اعمال مانع از آن نمی‌شود که پوتین از خواست مردم آبخازیا و اوستیای جنوبی برای جدایی از گرجستان حمایت نکند. گرجستان



برخوردارند در سرزمین معینی ساکن هستند و ملت خاصی می باشند. مرزهای مشخصی بین آنها و اسرائیل وجود دارد. اینها حقایق انکار ناپذیرند.

اما فلسطینیان از سرنوشت ظالمانه ای رنج می برند. ملتی که آنها را تحت فشار گذاشته است، خود را در جایگاه نخست قربانیان خشونت می نشاند. جهان یکپارچه با اسرائیلی ها احساس همدردی می کند، زیرا یهودیان قربانی یکی از وحشتناکترین جنایات

سایر نقاط و گروه های مختلف نژادی در آفریقا و بومیان آمریکای لاتین و تامل های سرلانکا و بسیاری مناطق دیگر نیز می شود. همه آنها حق دارند که از میان برابری همگانی، خودمختاری و یا استقلال یکی را انتخاب کنند.

این اصول البته ما را به مسأله فلسطین می کشاند. در رقابت برای کسب همدردی رسانه های جهان، فلسطینی ها مردمانی بداقبالند. طبق معیارهای ملموس، درست شبیه تبتی ها، آنها نیز از حق استقلال کامل

کشوری است که روسیه را بر سر خشم آورده است. اگر ایمانوئل کانت می دانست که در کوزوو چه می گذرد، انگشت حیرت به دهان می گزید. ایالتی که خواهان استقلال از صربستان بود و من با تمام وجود از این خواست پشتیبانی می کردم. آنها مردمانی هستند با فرهنگی متفاوت (آلبانیایی) و مذهب خود را دارند (اسلام). پس لز آنکه اسلوبو ملن میلوسویچ، رهبر توده پسند صربستان، سعی کرد آنها را از سرزمین خودشان بیرون کند، جهان به پاخواست و از مبارزه آنها برای رسیدن به استقلال به اشکال مادی و معنوی حمایت کرد.

آلبانیایی تبارهای کوزوو حدوداً ۹۰ درصد جمعیت دو میلیونی دولت جدید را تشکیل می دهند. ۱۰ درصد بقیه صرب هستند که مایل به جدایی از کوزوو جدید می باشند. آنها می خواهند مناطقی که در آن زندگی می کنند به صربستان ملحق شود. آیا طبق اصول اخلاقی کانت آنها مجازند که چنین خواسته ای داشته باشند.

من اصول اخلاقی عملی ای را به شرح زیر پیشنهاد می کنم:

هر جمعیتی که در مرزهای تعریف شده معینی زندگی می کند و دارای شخصیت ملی مشخصی

استه حق دارد که مستقل باشد. هر دولتی که می خواهد بر چنین جمعیتی حکمرانی کند باید در نظر بگیرد که آنها نسبت به این حکمرانی احساس خوش آیندی داشته باشند، از کلیه حقوق خویش بهره مند باشند، از تساوی حقوق برخوردار، و برای نیل به خواسته هایشان خودمختار باشند. خلاصه آنکه دلیلی برای جدا شدن نداشته باشند.

این اصول شامل فرانسوی ها در کانادا و اسکاتلندی ها در بریتانیا و کردها در ترکیه و

جهان غرب می باشند. این موضوع، وضعیتی غریب می آفریند، سلطه گران از قربانیان محبوب ترند، هر کس که از فلسطینیان دفاع می کند، خود به خود در مظان ضدیت با یهود و انکار هولوکاست قرار می گیرد. به علاوه، اکثریت عمده ای از فلسطینیان، مسلمان هستند. (هیچ کس به فلسطینی های مسیحی توجهی ندارد.)

از آنجا که اسلام سبب رُعب و وحشت در غرب گردیده، مبارزه فلسطینی ها خود به خود به بخشی از این تهدید فاقد شکل و گمراه کننده «تروریسم بین المللی» تبدیل شده است. و نیز از زمان کشته شدن یاسر عرفات و شیخ احمد یاسین، فلسطینی ها مشخصاً، نه در فتح و نه در حماس، رهبر مؤثری ندارند. رسانه های جهان به حال مردم تبت که سرزمین آنها توسط مهاجران چینی اشغال شده اشک می ریزند، اما چه کسی به فلسطینی ها که سرزمین آنها توسط مهاجران ما اشغال شده اهمیت می دهد؟

در این هیاهویی که در سراسر جهان به خاطر تبت به راه افتاده، اسرائیل - گرچه عجیب است - اما خود را با ملت ضعیف تبت و نه با چین اهریمنی مقایسه می کند و بسیاری می اندیشند که این مقایسه ای منطقی است.

اگر فردا کانت را از گور بیرون بکشند و از او درباره فلسطینیان سؤال کنند، احتمالاً خواهد گفت: «آنچه را که فکر می کنید باید به همه داد، به آنها هم بدهید و دیگر مرا به خاطر چنین سوالات احمقانه ای بیدار نکنید.»

هوستون - آوریل ۲۰۰۸

یوری اونری، نویسنده، روزنامه نگار و فعال سیاسی صلح طلب اسرائیلی، و از بنیانگذاران حرکت معروف Gush Shalom یا «جمعیت صلح» است. این مقاله به زبان انگلیسی در نشریه Znet به چاپ رسیده است و ترجمه از روی همین متن انجام گرفته است. سرویس خبری عاشقانه

شعرهایی از محمود درویش

ترجمه: تراب حق شناس از مجموعه شعر «محاصره»

هوایماها که ناپدید می شوند،
کبوتران به پرواز درمی آیند
سپید، سپید،
می شویند گونه آسمان را
با بال های آزاد،

با زمی یابند زیبایی و مالکیتِ فضا و بازی را.
بالا تر و بالاتر بال می گشایند
کبوتران، سپید سپید...
«ای کاش آسمان واقعی بود»

[مردی رهگذر، در فاصله دو خمپاره به من گفت.]

بیهوده از خودم می پرسم:

«به چه می اندیشد آن که همچون من است،»
در این لحظه گذرا،

بر فراز آن تپه
از سه هزار سال پیش

این خاطره جانم را می آزاد
و یاد تازه می شود.

بر لبه پر نگاه مرگ می گوید:

مرا دیگر چیزی نمانده است تا ببازم

آزادم من در کنار آزادی ام

و فردایم را در دست دارم...

به زودی به زندگی ام گام خواهم نهاد

و زاده می شوم آزاد، بدون پدر و مادر،

و برای نامم، حروفی لاجوردین برخواهم گزید.

این جا، هیچ چیز پژواکِ هومری ندارد.

اساطیر آن گاه بر درها یمان می کوبند که ما را

بدا نماند نیاز است،

هیچ چیز پژواکِ هومری ندارد...

این جا، سرهنگی در جستجوی دولتیست

خفته زیر آوارِ تروای آینده.

[به یک قائل:]

اگر در چهره قربانی دقت می کردی

و بدان می اندیشیدی،

به یاد می آوردی مادرت را در اتاقِ گاز

و رها می شدی از فلسفه تفنگ

و نظرت را تغییر می دادی که این چنین

نمی توان هویت را بازیافت!

❀

[به قاتلی دیگر:]

اگر جنین را سی روز مهلت داده بودی،

احتمال های دیگری بود:

شاید اشغال به پایان می رسید

و آن شیرخواره، زمانِ محاصره را به یاد

نمی آورد،

آن گاه چون کودکی سالم بزرگ می شد

و به جوانی می رسید

و با یکی از دخترانت در یک کلاس،

در س تاریخ باستان آسیا را می خواند

شاید هم به تور عشقِ یکدیگر می افتادند،

شاید صاحبِ دختری می شدند

[که یهودی زاده می شد]

پس ببین چه کرده ای؟

حالا دخترت بیوه شده

و نوه هایت یتیم.

ببین بر سر خانواده در به درت چه آورده ای

و چگونه با یک تیر، سه کبوتر زده ای؟

❀

اگر باران نیستی، محبوب من!

درخت باش،

سرشار از باروری... درخت باش!

و اگر درخت نیستی، محبوب من!

سنگ باش،

سرشار از رطوبت... سنگ باش!

و اگر سنگ نیستی، محبوب من!

ماه باش

«در رؤیایِ عروست... ماه باش

[چنین می گفت زنی در تشییع جنازه فرزندش]